

خانه‌های بی کتاب کتاب‌های بی خانه

رسمی دیرپا و سنتی محترم است: ما ایرانیان چه صاحب‌خانه باشیم، چه نباشیم، لااقل بر رف سقفی که زیر آن زندگی می‌کنیم، حتماً کتابی، کتاب‌چه‌ای، صحیفه و صحفی دیده می‌شود: از کتاب دینی تا دیوان‌های حافظ و شمس و... یا حداقل یک زیارت‌نامه، خطی که دعاست، یا دفتری که فالی و تفالّی، حتی اگر خواندن و نوشتن سهم همسایه باشد و ما بی‌سواد. کمتر خانوار ایرانی ست که با کتاب بیگانه باشد.

مسأله‌ی کتاب و کتاب‌خوانی در هر دیار و میان هر قومی، نشانی از بود و نبود و برآیند رفاه نسبی، تعادل اقتصادی، رشد فرهنگی، عدالت اجتماعی، توازن طبقات، تمدن و دموکراسی ست و کافی ست تا یکی از این مشخصات حذف یا تضعیف شود، بی‌شک ضربه‌پذیرترین مقوله که در تیررس این کاستی قرار می‌گیرد، همین مقوله‌ی کتاب، فرهنگ و آیین کتاب‌خوانی است.

در این راستا هر سال پژوهشگران وابسته به دوایر مربوطه در سازمان جهانی یونسکو، نشریات کثیرالانتشار و معتبر نیز نمودار و از طریق ارگان‌های خبری به گوش جهانیان می‌رسانند. در پی همین پژوهش، آمده است که در تاجیکستان ۱۵ درصد (ماهانه) اهل مطالعه‌اند. در افغانستان ۱ درصد، ژاپن ۵۰ درصد، تورنتو کانادا ۵۲ درصد، عربستان دو دهم درصد، ترکیه ۷ درصد، آفریقای جنوبی ۹ درصد. کشورهای آمریکای لاتین به طور تقریب ۱۵ درصد و مصر؟ درصد، روسیه ۳۷ درصد، کشورهای اروپای شرقی به طور نسبی ۱۸ درصد. و ظاهراً در این میان مردم آلمان نسبت به سایر مردم کشورهای اروپای غربی و دیگر ملل جهان به کتاب خواندن علاقه بیشتری نشان می‌دهند. به گونه‌ای که ۶۷ درصد از آلمانی‌ها حداقل در یک ماه، یک کتاب می‌خوانند.

به گزارش روزنامه آلمانی «ولت» و بر اساس تحقیقات انجام شده در اتحادیه ناشران انگلیسی، ۳۲ درصد فرانسوی‌ها، ۵۵ درصد انگلیسی‌ها، ۲۰ درصد ایتالیایی‌ها نیز ماهانه بیش از یک کتاب مطالعه نمی‌کنند. این گزارش همچنین حاکی ست که هر آلمانی به طور متوسط در سال ۱۷۱ مارک بابت خرید کتاب می‌پردازد، در حالی که آمریکایی‌ها ۱۵۳ مارک و هر انگلیسی تقریباً ۱۲۹ مارک در سال بابت خرید کتاب هزینه می‌کند. حال، تنها با یک حساب سر انگشتی و ساده، می‌توانیم به برآیند هزینه‌ی یک ایرانی برای خرید کتاب در طول دوازده ماه نیز پی ببریم، کافی ست به طور نسبی، ارقام و اعداد عینی را وارد حوزه چهار عمل اصلی کنیم: برای یک سال، تیراژ تقریبی کتاب سه هزار نسخه (با قید این شرط که سه هزار نسخه به فروش برسد)، کل جمعیت نزدیک به شصت میلیون، قیمت نسبی هر کتاب دویست تومان.

حال اگر سوای کتب تخصصی و دانشگاهی، تنوع دیگر کتب را تا صد رشته‌ی هنری، ادبی، فلسفی و فرهنگی قبول کنیم، در نهایت به این نتیجه می‌رسیم که هر دویست ایرانی در سال یک کتاب مطالعه می‌کنند و اگر حجم کمی هر کتاب را به طور متوسط دویست صفحه بگیریم، سهم مطالعه هر یک از احاد ملت ما در طول ۳۶۵ روز، تنها یک صفحه است، یعنی میزان خرید ما از بازار کتاب سالی یک تومان بیشتر نمی‌شود.

مردم و کتاب‌خانه دچار بیگانگی شده‌اند؟ چرا خانه‌های ما (به مفهوم مأوای فرهنگی) بی‌کتاب و کتاب‌های ما بی‌خانه شده است؟ چرا به گفته وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، باید برای ملتی شصت میلیونی (رقم اعلام شده

چند سال پیش) تنها ششصد کتابخانه وجود داشته باشد، در حالی که در همین جمهوری آذربایجان که جمعیت آن؟ جمعیت شهر تهران است، قریب به ده هزار کتابخانه وجود دارد، یعنی برای هر ششصد نفر یک کتابخانه اما در ایران برای هر صد هزار نفر یک مکان به تعبیر کتابخانه! این نوع کاستی‌های فرهنگی، چه کنش‌های اجتماعی در پی دارد؟ آیا دشمنان فرهنگی برای تخریب نهادهای معنوی و اخلاقی جامعه ما از این کمبودها نهایت استفاده را نمی‌کنند؟

ششصد کتابخانه، برای شصت میلیون نفر، یعنی اعلام خطر یا خود خطر که به وقوع پیوسته است؟ چگونه در چنین جامعه‌ای شایع می‌شود که صد و هشتاد هزار شاعر وجود دارد و نه هجده هزار! این رقم در یک سو و رقم تیراژ دو یا سه هزار نسخه مجموعه اشعار شاعران نیز در سویی دیگر، چرا هیچ مجموعه شعری با این تیراژ اندک تجدید چاپ نمی‌شود؟ از این هجده هزار شاعر حقیقی، حتی سه هزار از آنها از آثار شاعرانه دوستان خود استقبال نمی‌کنند، اینجاست که مثال قدیمی «شعر از آسمان می‌آید» حقیقت می‌یابد، شعر ناخوانده به شعر رسیدن هم از آن معجزات جرجیس‌گونه است، شاید این هم یکی از ایسم‌های جادویی است!

ما در این مملکت حتی سه هزار دانشجوی رشته ادبیات (دانشکده‌های آزاد و دولتی...) نداریم؟ ادبیات هم نه، طبق آمار قریب به صد و پنجاه هزار شاگرد، دانشجو و پژوهنده جوان در رشته موسیقی تمرین و تحصیل و مشق می‌کنند، اما شایسته‌ترین آثار موسیقی در فروش یا همان تیراژ، اکنون به ده هزار نوار هم نمی‌رسد، چرا؟! در گذشته گلایه اهل اعتقاد و راستی و عدالت این بود که چرا در شهرها اماکن مشروب‌فروشی چند برابر کتابخانه‌هاست؟ بعد از انقلاب، آن اماکن در ظاهر محو شدند اما آیا کتابخانه‌ها وسعت و گسترش یافت؟ در گذشته اهل هنر و تعهد و فرهنگ شکوه می‌کردند که دلنگ‌دلنگ نئوجازیست‌های کاباره‌ها فرصت نمی‌دهد صدای بنان و دیگران به گوش ملت برسد، دلنگ‌دلنگ حضرات به زهدان غرب رجعت کرد، و ماند موسیقی ملی، اما کو استقبال؟ دفع فساد زیبا بود اما زمینه‌ی پر کردن آن همه خلاء چندان مساعد نیامد که انتظار آن را داشتیم و دشمن فرضی یا حقیقی از این خلاء برای تخریب به سود خویش اعمال قدرت کرده است. گذشته به گذشته تعلق دارد، با همه‌ی تاریکی‌هایش اما امروزه در روشنایی جهان، مسئله‌ی کتاب، فرهنگ و کتابخانه‌های ما دچار چه تحولاتی شده است؟

همین چند سال اخیر، مسیر مطالعاتی جامعه‌ی ما در زمینه‌ی تاریخ (به مفهوم عرضه و تقاضای آن) به بررسی حیات و ممات این و آن خلاصه شده است، شعر ما به کجا می‌رود، البته تحول کمی رخ داده است اما محدود به همان تیراژهای گفته شده. در مورد قصه و رمان صحبت از امید است اما هفت دهه کم و بیش می‌گذرد که بوف کور هدایت، چراغ دیدار کنندگان از مقبره‌ی روایت به سیاق پارسیان است. نقد ما، قطع‌نامه برای حذف یکدیگر و تشکیل پرونده است، آثار کودکان، سوای چند اثر شایسته تکرار «تام و جری» و هماهنگ کردن «زیبای خفته» به زبان شکرین پارسی‌ست. رنگین‌نامه‌ها چه؟! حالا سوای چند ناشر جدی، دلسوز و توانا، نسل گذشته روزگار بازنشستگی خود را در افسردگی و در میان سکوت کتاب‌های صبور طی می‌کنند، همان‌هایی که اهل قلم و نظر و تفحص و آرا و تشخیص بودند حال نسلی نو پا آمده است که خوبان‌شان اندک‌اند و بسیارشان با جواز نشر در کیف سامسونت. از این بسیار، آن‌ها که مفهوم فرهنگ را دریابند، باز اندک‌اند. کار کتاب و نشر البته کسب است اما کاسبی در حیطه‌ی فرهنگ و ذهن و زبان نیاز به دانش، دانستگی و تجربه دارد. همین جاست که درمی‌یابیم این مردم نیستند که بر اساس تقاضای متعادل جریان فرهنگ، کتاب و مسئله کتابخانه‌ها را کنترل می‌کنند، بلکه ناشرین در این بخش از مبحث مطرح شده نقش فعال دارند، حال از جانب ناشرینی که دچار بی‌امکانی مالی، فرهنگی و دانشی شده‌اند، چه ثمره‌ای به سوی همین ششصد کتابخانه بی‌نام و نشان سرازیر می‌شود. ناشرین جدی ما یا بی‌کارند یا مأیوس، نتیجه چیست؟ آیا مشکل ما تنها به بنای کتابخانه‌ها و تاسیس و

احداث کمی آن‌ها باز می‌گردد؟! بنای خالی چه کتاب‌خانه باشد، چه قهوه‌خانه، در عمل یکی‌ست. کتاب‌خانه‌های معدود ما نباید به خانه خمیازه و سکوت بدل شوند. شادابی و طراوت و فعال شدن کیفی لازمه‌ی حضور زنده مقوله‌ای به نام کتاب‌خانه و کتاب‌خوان است. ملتی که قریب به سه هزار سال پیشتر اندیشه‌ها و آمال تفکرات خود را بر سنگ خارا و پوست شتر زرّین مکتوب کرده و بعدها بنگاه چاپ و نشر خود را در مساجد، نظامیه‌ها و مکتب‌خانه‌ها بنا نهاد (قاری بر منبر متن کتاب را قرائت می‌کرد و کاتبان بسیار هم‌زمان به تکثیر و تحریر مطلب می‌پرداختند) و در تاریخ مستدل هم آمده است که قبایل دیگر در حمله به ایران، رود کارون را از کتاب‌های کتابخانه‌های نظامیه‌ی جندی شاپور پر کردند و یا مثلاً نیشابور را با کتاب و اوراق زرنگار طعمه آتش نمودند (حالا بگو افسانه) و صاحب چنان منزلت فرهنگی بوده، امروز چرا دچار چنین معضل فرهنگی (در ارتباط با مسئله کتاب و کتاب‌خانه) شده است که باید به خصم اعتقادی خود اجازه طرح تهاجم فرهنگی بدهد؟ ما اگر بخواهیم برای بزرگان فرهنگی خود در گذشته، بزرگداشت و یادمان بگیریم، هر روز نوبت به چند عارف، حکیم، عالم و شاعر می‌رسد، سال تمام می‌شود و نمایندگان عزت فرهنگی ما در اعصار پیش تمام نمی‌شوند، آیا آیندگان نیز برای حاضران در صحنه و جهت چنین عملی، چهره‌ای یا چهره‌هایی خواهند یافت؟

ما در تاریخ خود بعد از یورش اقوام دیگر به میهن‌مان، در چند دوره، شاهد تحولات فرهنگی بوده‌ایم اما از انقراض دودمان سامانی تا ظهور صفویه (آن هم به مدت کوتاه) و از آن زمان تا ظهور امیرکبیر تنها ادوار دوری از فرهنگ (به مفهوم مکتبی و تحصیلی آن) را طی کرده‌ایم. در عصر امیرکبیر تحولات فرهنگی (انقلاب فرهنگی نخست) آغاز می‌شود، دوباره کیفیت کتاب‌خوانی (در محدوده مدارس) و مسئله کتاب‌خانه، حیاتی فراگیر می‌یابد و این مسئله تا شکل‌گیری صنعت کتاب‌فروشی‌ها در راسته‌ی شاه‌آباد سابق و سرانجام در پیشگاه دانشگاه تهران ادامه می‌یابد (هم‌زمان در مراکز استان‌ها و...) در سال‌های نخست انقلاب اسلامی نیز کتاب‌خانه‌ها وسعت غیرمتمرکز و پراکنده‌ای به خود گرفت اما به علل گوناگون این راه به یک سازماندهی سودبخش نرسید، کتاب‌خانه‌های دولتی به علت حمایت مالی پا بر جا ماند و ناشرین (منبع انرژی کتاب‌خانه‌ها) از قدرت کیفی به سوی بقای کمی سوق یافتند. این سفره، روزبه‌روز کوچک‌تر شد، منابع خورد و خوراک روزمره در آشپزخانه‌ها جای منابع فرهنگی در اتاق‌های مجاور را اشغال کرد و در پی این تنگناهای مالی، حتی بعضی فرزنانگان از کار مانده، کتاب‌ها و کتاب‌خانه‌های خود را حراج دست‌دلان کردند، تا شاید صباحی دیگر دامن از آبرو و دست از دامن خود بر نگیرند. همان روز که فروشندگان کتب و صحف، به قیمت قانونی پشت جلد آثار دیگران مرکب باطل کشیدند و بر صفحه‌ی آخر، نرخ آزاد را مکتوب کردند، غم آشنازدایی اهل کتاب با کتاب و کتاب‌خانه، آسمان اذهان دلسوز را ابری کرد و امروز بارانش، هوشمندان را نگران سیل آینده کرده است: شبیخون فرهنگی و تخریب نهادهای اخلاقی از سوی خصم، بنا به همین ضعف‌ها شکل گرفته است. خوانندگان جدی کتاب‌های ارزشمند برای حفظ منابع آشپزخانه از پی‌نان، به خیابان می‌آیند پیش از طلوع آفتاب و بعد از غروب به خانه باز می‌گردند، اهل آشپزخانه هم به سوی خواندن شبه‌رمان‌ها جذب شده‌اند تا سکوت و تنهایی خود را پر کنند، این‌گونه است که می‌گویند رمان و قصه به عنوان محور ادبیات رخ نموده، رخی که مغلوب ماندگان است، بی‌آن‌که به کیش‌رفتگان حتی خواب چنین روزی را دیده باشند.

چگونه می‌شود بدون سپر کتاب و کتاب‌خانه، از تهاجم خدنگ‌های زهرآگین فرهنگ بیگانه در امان ماند؟! سنت کتاب‌خوانی، کسب آگاهی و تهیه‌ی امکانات است تا از امنیت و ثبات این میهن پهناور دفاع کنند اما این سپاه فرهنگ‌مند بدون ذخیره اگر مغلوب نشود، حتماً با جراحت و مشقت به مقاومت خود ادامه خواهد داد. ایمان و اعتقاد به فرهنگ ملی و دینی، سلاح مقتدری‌ست اما آگاهی، مطالعه و کتاب‌خوانی فن استفاده از این سلاح است.

بدون ممارست در فن استفاده، سلاح به ابزار تدافعی بدل می‌شود، جاذبه‌ی ایمان به قدرت آگاهی به آن ایمان بستگی دارد، این آگاهی از طریق ایجاد اماکن علمی، آموزشی، فرهنگی و پژوهشی، به ویژه در مبحث کتاب و کتابخانه ممکن است. حال آیا در تنگنای نان و آب و مسکن و زندگی، کسی را یارای رجوع به کتاب و کتابخانه (اگر باشد) هست؟ تهاجم فرهنگی یک مسئله‌ی لفظی و توخالی نیست اما راه پر شدن پیمانه معرفت عمومی چیست و کدام است؟ حال با طرح این سوال باید به جست‌وجو در اطراف پدیده‌ها، روش‌ها و نگرش‌های مختلف پرداخت که خود این جست‌وجو دوباره سوالات گوناگون دیگری را پی می‌آورد، از جمله:

آیا ایجاد اماکن عمومی جهت بحث، گفتگو، مشاوره و مطالعه می‌تواند جایگاه ویژه‌ای برای مقابله با ویروس بدآموزی‌های فرهنگ غیر شود؟

با داشتن ششصد سقف به عنوان کتاب‌خانه‌ی عمومی، آیا می‌توانیم، در برابر باران‌های اسیدی فرهنگ غیر از پالودگی ذهن جوانان دفاع کنیم؟

آیا با خرید مبلغی بالغ بر پانصد میلیون تومان کتاب از ناشرین (از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی) معضل رکود بازار کتاب حل خواهد شد؟ کتابی که خانه ندارد، کجا می‌رود، بدون کتاب‌خانه، خرید منطقی است؟ آیا پخش کتب نباید از حلقه و باند بعضی بخش‌های خصوصی بیرون آید و آیا حل این مهم به عهده دولت نیست؟

آیا از هویت امنای کتابخانه‌ها حمایت مالی می‌شود و آیا آن‌ها موظف به خرید آثار منتشر شده به صورت جدی می‌شوند؟

قرار است که در راه بهینه‌سازی جریان عرضه و تقاضای کتاب، از طرح توزیع «بن» برای قشر واقعی کتاب‌خوان استفاده می‌شود، آیا در تجربه‌ی این طریق به مقصدی رضایت‌بخش خواهیم رسید، یا دوباره تجربه‌ای را تجربه خواهیم کرد؟

همان‌گونه که مبارزه با مواد مخدر نوعی آرایش فرهنگی محسوب می‌شود، ایجاد امکانات وسیع فرهنگی به ویژه در زمینه کتاب و کتابخانه‌ها نیز پیرایش فرهنگ ماست، سوال این است که در برابر چنان آرایش شایسته‌ای، نباید دست به پیرایش و افزایش فرهنگی بزنیم؟ آیا اگر زمان فوت شود، تمام سیاست‌گذاری‌ها بی‌نتیجه نخواهد ماند؟

آیا محیط ذهن نباید همچون محیط زیست صاحب بهداشت شود، آیا نمی‌توان در کنار هر پارک، کتاب‌خانه‌ای تاسیس کرد؟ زمانی که مسئولین شهرداری‌ها حتی در زمینه‌ی ترویج ورزش صاحب صلاحیت شده‌اند، چرا از امکانات خود در راه رفع این بحران پیشگام نمی‌شوند؟

آیا نمی‌شود به جای هدیه‌ی گل و دیگر هدایای دروغین، رسم هدیه دادن کتاب را در جامعه ترویج نمود؟

البته برای رسیدن به چنین اهدافی نیاز به کوشش ملی، همت جمعی و تلاش مشترک داریم، رسیدن به آن وضعیت مطلوب، بستگی به امکانات اقتصادی، سیاست‌گذاری‌های اصولی، انتخاب و گزینش فرهنگی، اعتبارات علمی و فنی در سطوح مدیریت دارد و اگر در راه حل این بحران‌های به ظاهر پنهان اما به شدت سرنوشت‌ساز چاره‌یابی نشود، همچنان کتاب‌ها بی‌خانه و خانه‌ها بی‌کتاب می‌مانند و ملتی که به حد کفایت کتاب‌خانه نداشته باشد، صاحب فرهنگ خویش نیست و سرانجام مستاجر فرهنگ دیگران می‌شود، نخست کتاب و کتاب‌خانه و سپس ترویج و تشویق عمومی به سوی عادت ملی مطالعه و هم‌سو شدن با دانش‌های زمانه خویش.